

تصرف دروازه‌ی دشمن پس از تجربه

جای شگفتی است... می‌دانید، زمانی که مشاهده می‌کنم زمان قرانت کلام عزیزان سر پا می‌ایستند، چیزی به نظرم می‌آید، این صحنه را دوست دارم. مگر شما دوست ندارید؟ به نشانه‌ی بیعت و ادای احترام به ملت خود می‌ایستیم، پس چرا اکنون برای ادای احترام به کلام خدا، نایستیم؟

۲. برای لحظاتی سرپا بایستیم. مدتی نه چندان پیش مقاله‌ای خواندم، و شب گذشته به افرادی فکر می‌کردم که در راه مسیح‌پایداری کرده‌اند. اگر شما تا به کنون در راه مسیح‌پایداری نکرده‌اید، چرا امروز این کار را نکنید؟

۳. حدود هفتاد و پنج سال پیش مبشّر بزرگی بود که نامش را [دقیقاً] به خاطر ندارم، به گمانم آرتور مک کوی بود. او از زمین برگرفته شده بود. شبی در حالت رؤیا به جلال بالا برده شد. او تعریف می‌کرد که هنگامی که به دروازه رسید آنجا به او اجازه‌ی ورود ندادند. او گفت: «من آرتور مک کوی، اهل ایالت متحده هستم. یک مبشّر هستم.»

۴. آنگاه نگهبان وارد شد. (این امور در رؤیا واقع شدند) نگهبان آمد و گفت: «نمی‌توانم نام تو را پیدا کنم.»

آن مرد گفت: «من یک مبشّر هستم.»

نگهبان گفت: «آقا، من...»

۵. آن مرد گفت: «شاید... اشتباهی رخ داده است.»

۶. نگهبان پاسخ داد: «خیر، آقا. اینجا دفتری داریم. اصلاً نمی‌توانم نام شما را [در آن] بیابم.»

آن مرد پرسید: «آیا می‌توانم در این رابطه کاری انجام دهم؟»

۷. نگهبان پاسخ داد: «شما می‌توانید مورد خود را به حضور تخت سفید داوری ببرید.» خدایا، کمک کن. من که نمی‌خواهم آنجا باشم.

۸. آن مرد گفت: «اگر این تنها روزنه‌ی امید من است، بی‌گمان باید درخواست تجدید نظر کنم.»

۹. آن مرد تعریف می‌کرد که فکر کرد که این راه را در پیش بگیرد و راهی شود... و زمانی که راهی شد تاریکی بود ولی رفته رفته روشنایی فزونی یافت.

گویی روشنایی آنجا کران‌ناپذیر بود و او درست در میانه‌ی آن روشنایی بود. سپس چنانکه تعریف کرد، شخصی به او گفت: «چه کسی به تخت داوری من نزدیک شده است؟»

۱۰. آن مرد در پاسخ گفت: «من آرتور مک کوی هستم. یک میشر هستم و جان‌های بی‌شماری را به ملکوت سوق داده‌ام.»

[آن صدا] گفت: «آیا اسم تو در دفتر یافت شده است؟»

«خیر.»

[آن صدا] گفت: «آنگاه تو درخواست خود را به بارگاه من آورده‌ای؟»

«بله، آقا.»

۱۱. «تو با عدالت و داوری من رو به رو خواهی شد. من تو را بر اساس قوانین و شرایط خود داوری می‌کنم. آرتور مک کوی، آیا تا کنون دروغ گفته‌ای؟»

۱۲. آن مرد تعریف کرده می‌گفت: «گمان می‌کنم مرد شریفی بودم که تا آن زمان در آن نور ایستاده بودم.» او ادامه داد: «اما در حضور آن نور، گناهکار محسوب می‌شدم.» همگی ما چنین خواهیم بود. شاید اکنون احساس امنیت کنید اما صبر کنید تا وقتی که آنجا حاضر شوید. به نظر شما، زمانی که او در جمع ما با مسح خود نازل می‌شود، چه احساسی به آدمی دست می‌دهد؟ آدمی احساس کوچک بودن می‌کند! در این صورت آیا آن حسی که در برابر تخت سفید داوری به آدمی دست خواهد داد، تصوّرپذیر است؟

[آن صدا] پرسید: «آیا تا کنون دروغ گفته‌ای؟»

۱۳. آن مرد گفت: «گمان می‌کردم راستگو و صادق هستم اما آن چیزهای کوچکی که آنها را دروغ‌های سفید و مصلحتی می‌پنداشتم، بزرگ شدند و آنجا را تاریک کردند.»

آن مرد پاسخ داد: «بله، سرورم، دروغ گفته‌ام.»

[آن صدا] پرسید: «آیا تا کنون دزدی کرده‌ای؟»

۱۴. آن مرد گفت: «گمان می‌کردم در این مورد شریف و درستکار بوده‌ام و هرگز دزدی نکرده بودم.» اما گفت: «در بارگاه نور دریافتیم که معاملاتی بوده که از راه نادرست به نفع خود تمام کرده بودم.»

آن مرد پاسخ داد: «بله، سرورم، دزدی کرده‌ام.»

[آن صدا] گفت: «داوری من...»

۱۵. به این ترتیب آن مرد آماده بود تا محکومیت خود را بشنود، «او را به درون آن آتش همیشگی ببندازید که برای شیطان و فرشتگانش آماده شده است.» او می‌گفت: «تمامی استخوان‌هایم در حال فرو ریختن بود.»

۱۶. آن مرد گفت: «صدایی گوش‌نواز و دلنشین به گوشم رسید هرگز در زندگی خود چنین آوازی را نشنیده بودم.» آن مرد گفت: «هنگامی که برگشتم تا به او نگاه کنم سیمایی دیدم که دلنشین‌ترین چهره‌ای بود که در زندگی خود دیده بودم؛ دلنشین‌تر از چهره‌ی یک مادر؛ آوازی دلنشین‌تر از صدای مادرم که مرا صدا کرده بود.» گفت: «به اطراف نگرستم، صدایی را شنیدم که گفت: پدر درست است، او دروغ‌هایی گفته و درستکار نبوده اما آن پایین بر روی زمین در راه من ایستادگی و پایداری کرده است.» گفت: «حال من در جای او می‌ایستم.»

۱۷. خواست من این است که در آنجا چنین شود. می‌خواهم اکنون در راه او ایستادگی و پایداری کنم، باشد که آنگاه او نیز در جای من بایستد.

۱۸. اجازه دهید پیدایش باب ۲۲، آیات ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸ را بخوانیم.

بار دیگر فرشته‌ی خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا در داد.

و گفت: خداوند می‌گوید، به ذات خود قسم می‌خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه‌ی خود را دریغ نداشتی،

هر آینه تو را برکت دهم... و نریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگ‌هایی که برکناره دریاست. و نریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.

و از نریت تو، جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.

دعا کنیم.

۱۹. ای پدر آسمانی، خداوند، اکنون این نگاهشته را برگیر تا از آن بهره‌مند گردیم. باشد که روح‌القدس این سخنان را در قلب همه‌ی عزیزان جای دهد. خداوند، این چنین امید و آرزوهای بزرگ ما برآورده می‌شوند. و تو به ما گفتی که چیزهای بسیاری را مسئلت کنیم تا شادی‌مان کامل شود. این را در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

بفرمایید بنشینید.

۲۰. در صورت امکان می‌خواهم در این چند لحظه توصیفی از متن ارائه دهم. صدایم گرفته است بنابراین باید از میکروفن استفاده کنم. می‌دانم صدا کمی

بازگشت و انعکاس دارد ولی اندکی تحمل کنیم. قصد دارم عنوان موعظه را **"تصرف دروازه‌ی دشمن پس از تجربه"** بگذارم.

۲۱. نخست به یکی از خواندنی‌ترین صحنه‌های کتاب مقدس در زندگی ابراهیم نگاهی بیندازیم. می‌دانید که ابراهیم پدر ایمانداران است. ابراهیم صاحب وعده‌ای شد. شراکت در میراث ابراهیم تنها از راه مسیح، شدنی است به سخنی شرط وارث بودن انتساب به ابراهیم است و بس. حال، ابراهیم انسانی بود چون سایر انسان‌ها ولی دعوت الهی وارد زندگی او شد و او نسبت به این دعوت، امین ماند. وقتی که خدا با ابراهیم سخن گفت، او هرگز نسبت به آن صدا شک نکرد. او با آن صدا ماند. او بی‌پروا از سختی‌ها، در دعوت الهی پایدار ماند.

۲۲. او وعده یافت که صاحب پسری می‌شود. او تا تحقق این وعده بیست و پنج سال شکیبایی کرد، او هر آنچه با این وعده ناسازگار می‌نمود را هیچ شمرد. چنین مقدر شده بود که این پسر وسیله‌ی برکت تمام قبایل جهان شود. آن پاتریارخ به دعوت خود و کلام وعده، ایمان کامل داشت.

۲۳. او نمونه‌ی آن چیزی است که ما باید باشیم. حال، ما به برکت مرگ در مسیح، ذریت ابراهیم می‌شویم.

۲۴. حال، دو ذریت از ابراهیم وجود دارد. یکی ذریت جسمانی و دیگری ذریت روحانی. یکی از آنها جسمانی بود و از جسم وی؛ دیگری ذریت ایمانش بود که ما آن را ذریت ابراهیم از طریق کلام وعده می‌دانیم.

۲۵. پس از بیست و پنج سال کوشش برای بچه دار شدن، قدرت ابراهیم رو به تحلیل نرفته بود بلکه به برکت این سالیان، فزونی یافته بود. ملاحظه می‌کنید، اگر در سال اول این امر رخ نمی‌داد، سال دوم آن معجزه به مراتب بزرگتر می‌نمود زیرا او دو سال پیرتر شده بود. ولی سالیانی دراز سپری شد و او پیرتر شد، به سخنی بدنش تحلیل رفت. در این میان رحم ساره؛ آری رحم ساره بارورناپذیر شده بود. و قوت ابراهیم زایل شده بود و... تحقق این امر دیگر از محالات بود.

۲۶. آیا تا کنون به این اندیشیده‌اید که خدا آنجا چه کاری انجام داد؟ ملاحظه کنید، کاری که خدا کرد بیشتر از ایجاد امکان بارورپذیری ساره بود. گفتنی است اگر خدا به این کار بسنده کرده بود، دقت داشته باشید که اگر خدا چنین کرده بود... در آن زمان مردم از این شیشه‌های شیر بهداشتی و تمیز که امروزه وجود دارد، بی‌بهره بودند. امروزه مردم می‌توانند با استفاده از این شیشه‌ها به بچه‌ها شیر گاو بدهند. ملاحظه می‌کنید؟ همچنین او باید... رگ‌های

شیر ساره تحلیل رفته بود. با این اوصاف او دیگر نمی‌توانست... در این شرایط باید چیزی رخ می‌داد.

۲۷. تصور کنید که این بانوی صد ساله باید درد زایمان را تحمل می‌کرد. بی‌گمان قلب او تاب نمی‌آورد. برای یک خانم چهل ساله نیز چنین چیزی دشوار است. قلبش تاب نمی‌آورد. بنابراین می‌دانید خدا چه کرد؟ اگر دقت کنید...

۲۸. حال می‌دانم بسیاری مخالفت خواهند کرد. آیا درست است که این مطلب را بیان کنم؟ ملاحظه کنید، من... این تنها نظر من است.

۲۹. ببینید، کتاب مقدس یک کتاب مافوق‌الطبیعه است. کتاب مقدس به گونه‌ای نگارش یافته که اصل مطلب از دید کانون‌های آموزشی و الهیدانان پنهان می‌ماند. چند تن از شما از این امر آگاهی دارند؟ عیسی از این بابت در پیشگاه خدا سپاسگزاری کرد. او چنین گفت: «ای پدر از تو سپاسگزارم که این امور از خردمندان و حکیمان مخفی است و بر کودکان مکشوف گشته است.» این کتاب محبت است. هنگامی که قلب شخصی پذیرای محبت خدا می‌شود، بی‌گمان او دوستدار و عاشق خدا می‌شود. در چنین شرایطی است که خدا خویشتن را مکشوف می‌کند و کتاب مقدس باز می‌شود. تفسیر کتاب مقدس، تفسیر خود خدا از وعده‌هایش است. لیکن به سخنی، کتاب مقدس میان خطوط نوشته شده است.

۳۰. حال، همسر من که فوق‌العاده‌ترین زن دنیاست. من واقعاً دوستش دارم و او مرا دوست دارد. هنگامی که از خانه دور هستم، برای من نامه می‌نویسد و می‌گوید: «بیل عزیزم، امشب بچه‌ها را خواباندم. ظرف‌ها را شستم.» او به همین ترتیب تمام کارهایی که انجام داده است را بازگو می‌کند. همسر من نامه‌های خود مسائلی از این دست می‌نویسد ولی می‌دانید من او را بسیار دوست می‌دارم و ما به حدی یک هستیم که می‌توانم حتی بین خطوط [نامه‌هایش] را هم بخوانم. چه مسئله‌ای را بیان کند، چه نکند؛ من به گونه‌ای منظورم را درمی‌یابم، ملاحظه می‌کنید. از آنجا که مهر او بر دلم نشسته است و او را می‌شناسم منظورش برایم دریافته‌ی است.

۳۱. بسیار خوب، کتاب مقدس نیز بدین سان مکتوب شده است. ملاحظه می‌کنید؟ کانون‌های پژوهشی از فراز کلام می‌گذرند ولی پیغام آن برای آنها دریافته‌ی نیست. ملاحظه می‌کنید ولی محبت کلام، یعنی مهر او بر دلتان نشسته است، از این رو می‌توانید به «مرتب‌ی شناخت او» نائل شوید. می‌بینید؟

۳۲. حال اینجا به گفته‌ی خدا، توجه کنید. ابراهیم و سارا هر دو سالخورده بودند، کتاب مقدس گفت آنها «دیرینه سال» بودند. نه تنها به این دلیل که آنها

مردمانی بودند که زمان بیشتری زندگی کرده بودند. طبق شهادت کتاب مقدس «آنها پیر و سالخورده بودند.»

۳۳. حال توجه کنید، این مسئله بلافاصله پس از ظهور فرشته‌ی اعظم رخ داد، چنانکه گفته‌ایم این فرشته همان الوهیم یعنی خدا بود. او به ابراهیم گفت: «موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت.» به کل این روند توجه کنید چون این نمونه‌ای از همان روندی است که کلیسا می‌پیماید.

۳۴. حال، توجه کنید. درست در همین جا چیزی رخ داد. خدا سارا را پیرایش نکرد، خدا ابراهیم را پیرایش نکرد. او آنها را به یک مرد جوان و زن جوان برگرداند. ممکن است عجیب به نظر برسد ولی به مابقی کلام نگاه کنید و آن را کنار یگدیگر بگذارید. کلام الهام شده است و شما باید از آن الهام بگیرید [کلام الهام بخش است]. حال، به یاد داشته باشید بلافاصله پس از آن، بلافاصله پس از اینکه فرشته‌ی اعظم نازل می‌شود...

۳۵. می‌توانم ببینم که گیسوان سارا به سپیدی گراییده بود و شالی بر روی شانه داشت و کمی غبار بر روی کلاهش نشسته بود. او عصا به دست، به این طرف و آن طرف راه می‌رفت. «آیا می‌توانم باز کامیابی را تجربه کنم و آقایم نیز پیر شده است؟» ملاحظه می‌کنید؟ می‌توان ابراهیم را با ریشی بلند و عصا به دست تصور کرد؛ پیداست که او پیر و سالخورده شده بود.

۳۶. ولی از قرار معلوم، بامداد روز بعد، شانه‌های ابراهیم بالا رفتند و خمیدگی پشتش برطرف شد. موهای سارا تغییر کرد و جلوه‌ای تازه یافت. آنها به یک مرد جوان و زن جوان تبدیل شدند. این پدیده، نمونه‌ی کاری است که خدا برای ذرّیت ملوکانه‌ی ابراهیم انجام می‌دهد، ملاحظه می‌کنید، هنگامی که ما «در لحظه‌ای، در طرفه‌العینی متبدل خواهیم شد و همراه یکدیگر ربوده خواهیم شد.»

۳۷. آن روند را در نظر بگیرید. اکنون اجازه دهید این مطلب را برایتان ثابت کنم. آنها نقل مکان کردند یعنی از قلمروی عموره رهسپار جرّار شدند. جرّار قلمروی فلسطینیان بود. هیچ دقت کرده‌اید که در آنجا چه رخ داد؟ با علامتگذاری روی نقشه، می‌توان مسافتی که پیمودند را دریافت. تحمل چنین راه درازی برای یک زوج در آن سن و سال دشوار بود.

۳۸. و سپس در کنار آن، در سرزمین فلسطینیان، پادشاه جوانی بود که ابی‌ملک نام داشت و به دنبال همسر می‌گشت. او تمام دختران زیبای فلسطینی را در اختیار داشت ولی جای شگفتی است که تا چشمش به آن مادر بزرگ [سارا]

افتاد، چنین گفت: «او زیبا و خویرو است.» پادشاه چنان دلباخته‌ی او شد که خواست با او ازدواج کند. درست است. ملاحظه کنید، سارا زیبا بود. می‌بینید؟

۳۹. سارا به بانویی جوان تبدیل شده بود. توجه کنید، او باید آن کودک را به دنیا می‌آورد. خدا به او خلقت تازه‌ای بخشیده بود. و درباره‌ی ابراهیم، درخور یادآوری است که به اصطلاح «بدنش مرده بود» و سارا پس از اینکه ابراهیم... گمان می‌کنم اسحاق چهل و پنج ساله بود که سارا از دنیا رفت. سپس ابراهیم با خانم دیگری ازدواج کرد و بدین ترتیب صاحب هفت پسر و شماری دختر شد. آمین.

۴۰. می‌بینید، بین خطوط را بخوانید. این یک نمونه است. این امر نشان می‌دهد که خدا می‌خواهد برای فرزندان ابراهیم چه کاری انجام دهد. اکنون به آن مرحله نزدیک شده‌ایم. دوستان، اگر شانه‌هایمان خم هم شده باشد، باکی نیست. اهمیتی ندارد که موهای ما چقدر سفید شده‌اند. ما به گذشته نمی‌نگریم. ببینید به پیش رو بنگریم، به آنچه که خواهیم بود.

۴۱. به یاد داشته باشید این علامتی که می‌بینیم، آخرین علامتی بود که ابراهیم و همسرش پیش از شکل‌گیری پسر وعده دیدند. ایمان داریم که در چنین ساعتی به سر می‌بریم.

۴۲. پاتریارخ، پس از تولد پسر... آیا می‌توانید اسحاق دوازده ساله را تصور کنید، پسر بچه‌ی دوست داشتنی با موهایی مجعد و چشمان قهوه‌ای روشن؟ تصور می‌کنم که مادر یعنی آن بانوی جوان چه احساسی داشت؛ پدرش هم چنین حالی را داشت. و به عنوان مثال روزی خدا گفت راه ما به پایان رسیده، زمانش فرا رسیده است. «از طریق این پسر، تو را پدر امت‌ها می‌سازم اما می‌خواهم این پسر را برداری و از کوهی که به تو نشان خواهم داد بالا بروی و آنجا او را به عنوان قربانی بکشی.» آیا می‌توانید آن را تصور کنید؟

۴۳. پیداست که هرگز از شما خواسته نشده که از بوته‌ی چنین آزمایشی گذر کنید. خدا اکنون چنین کاری نمی‌کند. آن یک نمونه است، در حکم سایه است.

۴۴. آیا ابراهیم ترسید؟ خیر، آقا. ابراهیم چنین پاسخ داد: «کاملاً مطمئن هستم که خدا قادر است او را از مرگ برخیزاند زیرا خودم نیز زمانی که صاحب این پسر شدم، به گونه‌ای مرده بودم. اگر نسبت به آن حکم الهی که به من فرمود که چنین کنم، امین ماندم و آن را ادا نمودم تا به من پسری بخشیده شد؛ [بنابراین] به همان صورتی که او را دریافت کردم، خدا قادر است او را از مرگ برخیزاند.»

۴۵. دوستان من! با توجه به اینکه خدا به شما پنطیکاستی‌ها روح‌القدس و تکلم به زبان‌ها را عطا کرد، جا دارد بیشتر به قدرت شفای او ایمان داشته باشید! جا دارد بیشتر به نیکویی و رحمت خدا ایمان داشته باشید. خدا برخلاف نگرش تمامی الهیدانان در این کشور چنین کرد! آنها گفتند نمی‌تواند چنین باشد ولی خدا آن را انجام داد زیرا این وعده‌اش بود. پس با سلاح کلام یعنی شمشیر خود برخیز و به کلام خدا ایمان بیاور. این گفته‌ی خداست، کلام در جایگاه مرجع و پاسخ هر مسئله‌ای است!

۴۶. دقت کنید، حال ابراهیم با قاطرهای خود سفری سه روزه داشت. اکنون من می‌توانم پیاده روی کنم، هنگامی که سر پست پاسبانی بودم هر روز سی مایل در میان بیابان‌ها راه می‌رفتم؛ ما به اصطلاح پای بنزین خور [یعنی خودرو] داشتیم اما تنها وسیله‌ی حمل و نقل آن مردمان این بود که بر الاغ سوار شوند یا- یا پیاده بروند. و ابراهیم از جایی که بود سه روز در راه بود و سپس چشمانش را بالا برد به بالای بیابان‌ها نگرست و دید که کوه دور است.

۴۷. او اسحاق را گرفت و دست‌هایش را بست. می‌دانیم که پیدایش باب ۲۲ نمونه‌ای از مسیح است. ابراهیم اسحاق را دست و پا بسته به کوه هدایت کرد. عیسی را نیز به همین شکل به بالای تپه یعنی تپه‌ی جلجتا بردند. گفتنی است آنچه بر اسحاق گذشت در حکم نمونه‌ای از کار خدا، در تقدیم پسر بود.

۴۸. اما هنگامی که آنها به آن بالا رسیدند، اسحاق که روحیه‌ای مطیع داشت، شک کرد. او گفت: «پدر، اینجا چوب وجود دارد، اینجا قربانگاه است و آتش مهیا است اما قربانی کجاست؟»

۴۹. و ابراهیم در ذهن خود آگاه بود که کلام خدا هنوز به قوت خود باقی بود. او گفت: «پسرم، خدا قادر است برای خود قربانی‌ای مهیا سازد.» او آن مکان را «بیهویری» نامید.

۵۰. ابراهیم دست و پای پسر خود را بست. در آن زمان معلوم شد که پسر حتی در برابر مرگ هم، در اطاعت خود پایداری کرد. بدین ترتیب او را بالای قربانگاه گذاشت و چاقو را از غلاف برکشید. اینک ابراهیم آماده بود تا جان پسر خود را بگیرد. زمانی که ابراهیم دست خود را دراز می‌کرد تا جان پسر را بگیرد، چیزی دست او را از این کار بازداشت: «ابراهیم، دست خود را دراز مکن.»

۵۱. و در آن زمان صدای قوچی که شاخه‌هایش در بیشه‌ای گرفتار شده بود، از پشت او بلند شد.

۵۲. آیا تا کنون به این فکر کرده‌اید که آن قوچ از کجا آمده بود؟ به یاد داشته باشید که آن منطقه پر از شیر و گِرد و شغال بود و آن حیواناتی که گوشت گوسفند می‌خورند. مگر او از تمدن دور نشده بود؟ در بالای کوه آب پیدا نمی‌شد. ابراهیم سنگ‌های اطراف را برداشت و مذبحی ساخت. آن قوچ از کجا آمده بود؟ ملاحظه می‌کنید؟

۵۳. اما آن یک رویا نبود. او قوچ را ذبح نمود؛ قوچ خون داشت. مگر نگفته بود: «خدا قادر است برای خود قربانی‌ای مهیا سازد»؟

۵۴. شما چگونه از روی آن صندلی [چرخدار] بلند خواهید شد؟ آن کودک تشنجی چگونه شفا خواهد یافت یا شما که بر روی صندلی [چرخدار] هستید، یا شما که آنجا هستید، یا شما که ناراحتی قلبی دارید؟ مشکل هرآنچه که هست، «خدا قادر است برای خود مهیا سازد.»

۵۵. ابراهیم به آن ایمان داشت. پاتریارخ نسبت به وعده امین ماند. و خدا وعده داد که «ذَرِیت تو! زیرا به کلام من ایمان داشتی، صرف نظر از آنچه شرایط پیش می‌آورد، ذَرِیت تو دروازه‌ی دشمن را تصرف می‌کند.»

۵۶. چرا؟ هر دشمن که به هر شکلی در مقابل ابراهیم درمی‌آمد، ابراهیم... دشمن، «سارا بسیار سالخورده است. من بسیار سالخورده هستم. تمام این و هر چیز دیگری.» او با وجود این چیزها، نسبت به وعده امین ماند.

۵۷. حال، شخصی که برخوردار از چنین ایمانی باشد، در هر شرایطی به کلام خدا پایبند خواهد بود. حال اگر شما نمی‌توانید چنین کنید، پس ذَرِیت ابراهیم نیستید. ایمانی که ابراهیم داشت باید در ذَرِیت او نیز یافت شود.

۵۸. وعده‌ی ابراهیم همان «ذَرِیت» وی بود. من دقیقی پیش، از آن ذَرِیت ملوکانه‌ی ابراهیم به شما گفتم. در واقع مَه‌ری که خدا به ابراهیم داد، همان مَه‌ری وعده بود. و بر اساس افسسیان ۴:۳۰ ذَرِیت ملوکانه «توسط روح‌القدس مَه‌ری شده است» این امر پس از ایستادگی در برابر تجربه رخ می‌دهد. سعی کنید در این امر تأمل کنید.

۵۹. بسیاری بر این باورند که روح‌القدس را دریافت کرده‌اند. بسیاری ادعا می‌کنند که روح‌القدس را دارند. بسیاری قادرند شواهد و نشانه‌هایی از آن ارائه دهند. ولی اگر هماهنگی و همسویی با کلام در کار نباشد، شما روح‌القدس را نیافته‌اید. ملاحظه می‌کنید؟

۶۰. شما باید نسبت به هر کلام امین باشید، ایمان داشته باشید. چنین ایمانی پس از آزمایش، از تجربه‌ی مَه‌ری شدن برخوردار می‌شود. وقتی به هر وعده‌ی کلام

ایمان داشته باشیم، آنگاه با روح مُهر شده‌ایم تا وعده تصدیق شود. این مطلب درباره‌ی ابراهیم مصداق داشت. او همین راه را پیمود. تنها و تنها پس از پیمودن همین راه، این حق را داریم که دروازه‌ی دشمن‌مان را تصرف کنیم. اگر اول آن ذریت نشوید، از عهده‌ی این کار بر نخواهید آمد. به یاد داشته باشید، در کتاب مقدس...

۶۱. در هوستون یا جای دیگری درباره‌ی «علامت» صحبت کردم، یا جای دیگری... منظورم دالاس بود.

۶۲. ملاحظه می‌کنید، در اسرائیل یک-یک یهودی به واسطه‌ی ختنه، هویت یهودی خود را محرز می‌کرد. اما خدا گفت: «هنگامی که خون را ببینم! و خون برای شما در حکم علامت است.»

۶۳. حیاتی که در خون بود، نمی‌توانست بر پرستشگر قرار بگیرد زیرا آن حیات یک حیوان بود. این تنها سایه‌ای بود از حیات واقعی که باید می‌آمد. آنگاه آن خون یعنی ماده‌ی شیمیایی باید قائمه‌ی در را قرمز می‌کرد.

۶۴. باید با زوفا آغشته می‌شد که [زوفا] چیزی جز علف هرز معمولی نیست، بدین معنی که شما نیازی به ایمانی بسیار ویژه ندارید؛ همین امانتی که دارید، زمانی که ماشین خود را روشن می‌کنید تا در مشارکت کلیسای حضور بهم برسانید، کافی است. ملاحظه می‌کنید؟ بسیاری از مردم خود را تافته‌ی جداافتاده می‌دانند... ولی این فکر خطاست. همین ایمان معمولی برای مالیدن خون بسنده می‌کند. کلام را بشنوید، و به کلام ایمان داشته باشید، آن را به کار ببرید، تماشا همین است. همین بس است که آن علف را بچینید. گفتنی است که هر جایی از فلسطین زوفا وجود داشت. این علف کوچک در محیط زندگی مردم در شکاف دیوارها می‌روید. آن را در خون‌های‌شان فرو می‌بردند و بر سر در و قائمه‌ی در می‌پاشیدند.

۶۵. و به یاد داشته باشید میزان پابندی مردم به عهد مهم نبود، احراز هویت یهودی‌شان از راه ختنه و اینکه چقدر افراد خوبی بودند، ارزشی نداشت. اگر آن علامت نبود، عهد باطل می‌شد. «هنگامی که آن خون را ببینم» تنها همین.

۶۶. حال، زمانی که سخن از خون است نباید آن را به ماده‌ای شیمیایی خلاصه کرد، سخن از ترکیب خون شیمیایی مسیح نیست زیرا پیداست این خون هزاران سال پیش ریخته شد.

۶۷. اما می‌بینید، جایی که... می‌بایست یک ماده‌ی شیمیایی آنجا باشد، حیات حیوان نمی‌توانست بر انسان قرار بگیرد، زیرا حیات حیوان بی‌بهره از نفس

شخصیتی است. حیوان درست را از اشتباه تشخیص نمی‌دهد. تنها انسان‌ها از نفسِ شخصیتی برخوردار هستند.

۶۸. حال، اما هنگامی که عیسی، پسر خدا، آن زاده شده از باکره؛ خون خود را ریخت، حیات خودِ خدا در آن خون بود. کتاب مقدس می‌گوید: «ما به واسطه‌ی این زندگی یعنی خون خدا نجات یافته‌ایم.» خون یهودی یا خون غیر یهودی واسطه‌ی نجات نشده بلکه به برکت حیات خدا، نجات یافته‌ایم. خدا این سلول خونی را آفرید، تولد از باکره. مریم هرگز مردی را نشاخته بود، هرگز... یاخته‌ی جنسی زنانه نیز از مریم نبود.

۶۹. می‌دانم بسیاری از شما معتقدند او حاصل یاخته‌ی باروری مریم بود. سلول باروری جدا از احساس نیست، در صورت صحت این دیدگاه، پس جایگاه خدا چه بود؟ ملاحظه می‌کنید؟

۷۰. خدا هم سلول خونی و هم یاخته‌ی جنسی زنانه را آفرید، و آن خیمه‌ی خدا و مقدس بود. «قدوس خود را نخواهم گذاشت که فساد را ببیند.» می‌بینید که یاخته‌ی جنسی زنانه از کجا می‌آید؟ «جانش را در عالم اموات ترک نخواهم کرد.» بدنش مقدس بود! خدای من! شما که نمی‌توانید آن را باور کنید پس چطور خود را مسیحی می‌نامید؟

۷۱. «ما از طریق خون خدا نجات یافته‌ایم.» ایمانم بر آن بنا شده است. نه از طریق خون یک نبی، نه از طریق خون یک انسان عادی، یک معلم، یا یک الهیدان. ما در خون خدا پیش می‌رویم. خدا چنین گفت. او انسان شد. او هیئت خود را تغییر داد. او در کنار ما خیمه‌ی خود را برپا کرد، به سخنی او یکی از ما شد. او همان خویشاوندی است که ما را باز خرید می‌کند. او باید خویشاوند ما می‌شد زیرا قانون چنین حکم می‌کرد. خدا انسان شد و در میان ما ساکن شد.

۷۲. به چگونگی تحقق این امر توجه کنید. او در عمل از خویشتن آمد، او در واقع همان خدا بود یعنی روح و بدین ترتیب همان روح است که بر ایمانداران قرار می‌گیرد. بنابراین ما از راه همان حیات الهی که در قربانی‌مان بود، باز شناخته می‌شویم.

۷۳. آنها چگونه می‌توانند آن حیات الهی که در بین جماعت عمل می‌کند را ببینند و آن را ناپاک بنامند در حالی که هویت ما از قربانی‌مان است؟ «هرکه به من ایمان داشته باشد، اعمالی که من انجام می‌دهم را به جا می‌آورد.» حیات وی... از قربانی برگرفته می‌شود، هنگامی که ما بر روی آن [قربانی] دست می‌گذاریم مرگ خود را نسبت به افکار خویش باز می‌شناسانیم. پس چگونه

می‌توانیم مدعی چنین ایمانی باشیم در حالی که اجازه می‌دهیم فرقه‌ها ما را به سمت اعتقادنامه‌ها و مسائلی از این دست سوق دهند؟ ما نسبت به چنین مسائلی مرده‌ایم.

۷۴. پولس چنین گفت: «هیچ یک از این مسائل دغدغه‌ی فکری مرا تشکیل نمی‌دهد.» زیرا او از برکت وصال با مرجع مطلق یعنی مسیح برخوردار بود. هر دستاورد پایداری را می‌توان به یک اصل مطلق مرتبط کرد؛ اصل و مرجع مطلق من، کلام است. کلام خدا، مرجع مطلق هر شخص دیگری است که به راستی از روح زاده شده است. من با آن گره خورده‌ام. دست‌های خود را بر روی آن گذاشتم. آن قربانی جای مرا می‌گیرد و من خود را با او همسان می‌سازم [یعنی یکی می‌شویم]. ما می‌دانیم طبق وعده‌ی خود، او خویشتن را با ما همسان می‌سازد و به سخنی با ما یکی می‌شود. فرآیند این روند، ظهور یک ایمان اصیل است؛ نه ایمان شخصی شما بلکه ایمان وی. سخن از چیزی است که در حیطه‌ی کنترل شما نیست. او آن را به عمل می‌آورد. حال دقت کنید. سپس و تنها پس از آن، هنگامی که... وعده برای شما داده شده است.

۷۵. اهمیتی ندارد که عضو چند کلیسا شده‌اید، چند بار تعمید گرفته‌اید؛ به پشت یا به رو یا به هر شکل دیگری تعمید گرفته‌اید. تا زمانی که آن مهر بر شما قرار ننگرفته باشد، حق ندارید خود را به آن قربانی منتسب کنید.

۷۶. مهر خدا چیست؟ افسسیان ۴: ۳۰ می‌گوید: «و روح قدّوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.» نه از یک بیداری به بیداری دیگری بلکه تا روز فدیهِ نهایی، مهر جاوید بر شما قرار گرفته است.

۷۷. و به یاد داشته باشید اگر هرگز در افکار خدا نبودید، هرگز با خدا نخواهید بود. چند نفر می‌دانند که خدا فدیهِ دهنده است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] بسیار خوب، پس هر چیز فدیهِ شده باید به جایگاه پیش از هیبوط برگردد. پرسیدنی است که اگر خدا برای فدیهِ ما آمد، چگونه این امر در حق ما شکل گرفت؟ در مقطعی سخن از فدیهِ نبود ولی همی ما «در گناه زاده شدیم، در شرارت نقش بسته شدیم و در دنیایی فریبنده پا به عرصه‌ی وجود گذاشتیم» این نشان می‌دهد که یک مسیحی راستین، صفتی از فکر خداست. فکر خدا مقدم بر پیدایی جهان است، مقدم بر خلق ستارگان، هوا یا هر پدیده‌ی دیگری است. سخن از ازلیت است. بدین ترتیب او برای بازخرید ما آمد، باشد که به اصل خود برگردیم. این فکر خداست، با یک کلام سخن گفت و تجلی یافت و... اعاده به فکر الهی خویش.

۷۸. او آن خویشاوند فدیة دهنده است! خدا خود باید در راستای تحقق بازخرید ما، یکی از ما می‌شد. هیچ چیز دیگری نمی‌توانست چنین کاری انجام دهد. یک فرشته نمی‌توانست آن را انجام دهد، و نه هیچ چیز دیگر. او باید پایین می‌آمد، آزموده می‌شد همان طور که ما آزموده می‌شویم تا ما را فدیة دهد.

۷۹. حال به ذریت تنی ابراهیم توجه کنید. بیایید نگاهی به آن ذریت تنی بیندازیم و ببینیم که آیا خدا کلامش را برای آن ذریت تنی که همانا اسحاق بود حفظ کرد یا خیر؟ بیایید به اهل این ذریت که بی‌آنکه تردیدی به خود راه دهند به همهی وعده‌ی خدا ایمان داشتند، نگاهی بیندازیم. شایان یادآوری است که سنت ختنه هزاران هزار بار جاری شد ولی در هیچ یک از این موارد هنوز سخن از آن ذریت [موعود] نبود. مطمئناً، «هرآنکه به ظاهر یهودی می‌نماید، یهودی نیست بلکه آن کس که دروناً یهودی است.» بسیاری از آنها خوش فرجام نبودند، آنها طعم تلخ شکست را چشیدند.

۸۰. نگاه کنید، آنها در بیابان گفتند: «ما...» در روز فصح یا در زمان نوشیدن از چشمه، در انجیل یوحنا باب ۶. همهی آنها به وجد آمده بودند.

۸۱. عیسی گفت: «من آن صخره‌ای هستم که در بیابان بود. من نانی هستم که از جانب خدا از آسمان آمده‌ام، اگر کسی از آن بخورد، نمی‌میرد.»

۸۲. آنها گفتند: «پدران ما در بیابان برای چهل سال من را خوردند.» او گفت: «و تمام آنها مُردند.»

۸۳. مُردند، این واژه را در نظر بگیرید و در آن تأمل کنید. پیداست که اینجا منظور «جدایی ابدی» است. با این حال آنها ذریت ابراهیم بودند. مرگ یعنی «جدایی، نیست شدن، نابودی کامل، نیست شدن.» عیسی گفت که آنها هر چند یهودی ختنه شده بودند؛ اما مُردند.

۸۴. ببینید، قوم بیچاره، زیرا تنها آنها متدیست، باپتیست، پرزبیتری بودند، آنها اعتراف نامه داشتند یا چیزی از این دست؛ شیرین نیز همان قدر که ما ایمان داریم، ایمان دارد.

۸۵. اما شما با آن همسان گردیده، یکی شده‌اید. خدا از طریق مُهر کردن با روح‌القدس به آن شهادت می‌دهد. هیچ شک و ابهامی نسبت به کلام روا نیست!

۸۶. اگر شما بگویید: «بسیار خوب، حال، این مسائل مربوط به روزگار دیگری است.» این اشتباه است.

۸۷. چه می‌شود اگر کسی در مقابل شما قرار بگیرد و شما به او گفته باشید که نور در حال تابش بوده است و او به طبقه پایین برود و بگوید: «من آن را قبول

ندارم. آن را رد می‌کنم. چیزی مانند نور وجود ندارد. من آن را باور ندارم»؟ بی‌گمان آن شخص مشکل دارد. او مشکل ذهنی دارد. اگر او اشعه‌های گرم آن و سرچشمه‌ی حیاتش را رد می‌کند، یقیناً مشکل ذهنی دارد.

۸۸. زمانی که کسی شاهد مکاشفه و تجلی تأیید کلام است و با این حال پرده‌های فرقه‌ای خود را بر روی آن می‌کشد و می‌بندد، گفتنی است که چنین کسی از نظر روحانی، مشکل دارد. چنین شخصی مشکلی دارد. او با یک مشکل روحانی دست و پنجه نرم می‌کند. در چنین شرایطی او پذیرای کلام نخواهد بود. «کور است و آن را نمی‌داند» او در راه دادگاه است، دادگاهی که داور آن خداست.

۸۹. دقت داشته باشید که وقتی آن ذریت‌ها به آن امر الهی ایمان آوردند، چه رخ داد؛ فرآیند این روند نگرستی است. بیابید ماجرای بعضی از افرادی که ذریت ابراهیم بودند را مرور کنیم.

۹۰. آن جوانان عبری را در نظر بگیرید. سرگذشت این جوانان درخور تأمل است زیرا آنها در راستی پایداری کردند و به پرستش تمثال‌ها تن ندادند. آنها از تعظیم در برابر تمثالی که پادشاه امت‌ها ساخته بود، سر باز زدند. شایان ذکر است سخن از پرستش تمثال مردی مقدس بود، منظورم دانیال است.

۹۱. [این داستان] نشان می‌داد که امت‌ها با پرستش تمثال یک قدیس به بیراهه رفته بودند. این مطلب در مورد اجبار به پرستش تصاویر بشری نیز صدق می‌کند. از راه مکاشفه به دانیال عطا شد تا قدرت تعبیر کلام خدا با دستخطی که بر روی دیوار نوشته شده بود را داشته باشد. بدین شکل است که نازل می‌شود و به این صورت است که پیش می‌رود، به همان صورتی که تمثال غیر یهودیان بود.

۹۲. دقت داشته باشید که آن جوانان به چنین کاری تن ندادند. پس آنها چه کردند؟ پیدا است که آن جوانان ذریت ابراهیم بودند. آنها نسبت به کلام امین ماندند پس آنها دروازه‌های آتشین دشمن را تصرف کردند. آنها تصرف کردند. بسیار خوب، کلام خدا حقیقت است.

۹۳. دانیال، به خاطر پرستش خدای واحد حقیقی آزموده شد. او به خاطر این امر تجربه شد. دانیال در زمان تجربه پایداری کرد. زمانی که چنان می‌نمود که به اصطلاح کارش ساخته است، خدا چه کرد؟ بدین ترتیب [دشمنان] دیگر تئوری نداشتند. آنها قصد داشتند او را خوراک شیران سازند. اما دانیال در زمان تجربه در راستی و حقیقت پایداری کرد. او در این [اعتراف] که تنها یک

خدای واحد حقیقی وجود دارد، پایداری کرد. دانیال با این کار دروازه‌های دشمنش را تصرف کرد. خدا دهان آن شیر را بست.

۹۴. موسی در زمان آزمون، به کلام وعده امین ماند هر چند تقلیدگرانی چون بنی‌س و بمبریس با او مقابله کردند. از قرار معلوم خدا موسی را به شکل مافوق‌الطبیعه ملاقات کرده بود. او به فرمان خدا، با ظهور نشانه‌هایی وارد عمل شده بود. هر یکی از این نشانه‌ها پیغمبی گویا داشت. موسی با امانت به آنچه بر او معلوم شده بود، وارد میدان شد. او عصا را بر زمین انداخت و تبدیل به یک مار شد. می‌دانید که چه اتفاقی رخ داد؟ گروه تقلیدگران آمدند و همان کارها را انجام دادند.

۹۵. حال، موسی با دیدن این صحنه با گفتن: «بسیار خوب، گمان می‌کنم تمام آن اشتباه است.» عقب نشینی نکرد بلکه او همانجا ایستاده منتظر خدا ماند. او امین ماند. او نسبت به رسالت خویش امین ماند، باشد که قوم را از این سرزمین خارج سازد. وقتی دروازه‌ی آب بر سر راه موسی قرار گرفت، خدا اجازه داد که او آن دروازه را تصرف کند. موسی به برکت حضور هدایتگر ستون آتشین، دروازه‌ی آب را گشود. او قوم را به سمت سرزمین موعود راهی کرد.

۹۶. یوشع، رهبر بزرگ دیگری بود. تنها دو تن از آنها... به سرزمین موعود راه یافتند؛ یوشع و کالیب. آنها وارد سرزمینی شدند که قادش نام داشت. قادش در آن زمان در جایگاه تخت داوری مرکز دنیا بود. از قرار معلوم آنها دوازده جاسوس را فرستاده بودند تا سرزمین را ببینند. این دوازده تن همه به مقر اصلی برگشتند.

۹۷. ده تن از آنها گفتند: «این کاری بس خطیر است. ما از عهده‌ی آن بر نمی‌آییم. ما در مقابل آنها همانند ملخ هستیم.»

۹۸. اما یوشع چه کرد؟ او مردم را آرام کرد. یوشع گفت: «یک دقیقه صبر کنید. ما به آسانی می‌توانیم آنجا را تصرف کنیم، اهمیتی ندارد چقدر ناچیز هستیم یا اینکه چقدر در اقلیت هستیم.» او چه کرد؟ او نسبت به وعده امین بود و در آن پایداری کرد، هر چند «من این سرزمین را به شما می‌بخشم» اما شما برای هر وجب آن خواهید جنگید.

۹۹. مادر، آیا به آن ایمان دارید؟ خدا شفایت را عطا کرده است اما تو برای هر وجب آن می‌جنگی. «هر جا که کف پای خود را بگذاری آن را به تصرف تو در خواهم آورد.» رد پا یعنی «تصرف». سراسر آن از آن شماسست، هر

وعده‌ای به شما تعلق دارد ولی بر شماست که در راه [تحقق آن]، و جب به و جب بجنگید.

۱۰۰. حال، یوشع از کلام خدا آگاه بود. او نریت ابراهیم بود. ملاحظه می‌کنید؟ او گفت: «من ایمان دارم که خدا سرزمین را به ما بخشیده است و ما به آسانی می‌توانیم آن را فتح کنیم.» او در آزمون پایداری کرد هر چند بنی‌اسرائیل، تمام قبیله‌ها و تمام مردم با این مسئله مخالفت کردند. آنها گریه و زاری کردند. یوشع چنین گفت: «آرامش خود را حفظ کنید! این وعده‌ی خداست.»

۱۰۱. اهمیتی ندارد که چقدر بزرگ هستید و چه مخالفتی وجود دارد و دکتر چه گفته است، خدا آن وعده را می‌دهد. بر خداست که آن را محقق سازد.

۱۰۲. یوشع چه کرد؟ هنگامی او به رود اردن رسید، دروازه را تصرف کرد. او چنین کرد.

۱۰۳. اریحا همانند لاک پستی که در لاک خود فرو رفته باشد، بسته شد. ولی با این وجود او چه کرد؟ او دروازه را تصرف کرد.

۱۰۴. حتی یکی از روزها، در حالی که دشمن می‌کوشید یوشع را گرفتار کند، او دروازه‌ی دشمنش را تصرف کرد. آری در زمان، به فرمان او آفتاب هم از جنبش باز ایستاد. آفتاب هم پیرو فرمان یوشع، برای بیست و چهار ساعت از حرکت خود باز ایستاد.

۱۰۵. خدا نسبت به وعده‌ی خود امین است، فارغ از اینکه به چه ترتیبی وارد خواهد شد؛ او حتی آسمان‌ها را زیر و رو می‌کند تا کلامش بی‌فرجام نباشد. او هرگز وعده‌ای نمی‌دهد که نتواند آن را محقق سازد. «من خداوند تمام بیماری‌هایت را شفا می‌دهم. اگر بر مریضان دست گذارند، شفا خواهند یافت.» امین. «اگر ایمان داشته باشی، همه چیز ممکن است.»

۱۰۶. یوشع به آن ایمان داشت هر چند خدا باید زمین را از گردش بازمی‌داشت. خدا آن را با قدرت دیگری یعنی قدرت خویش نگه داشت. بدین ترتیب دنیا مدت بیست و چهار ساعت نچرخید تا زمانی که یوشع دشمن خویش را سزا رسانید. او چنین دروازه را گشود. قطعاً او تصرف کرد. خدا همواره امین است.

۱۰۷. حال ای کاش بیشتر فرصت داشتیم تا از قهرمانان دیگری یاد می‌کردیم ولی کمابیش ده دقیقه زمان داریم. نگاه کنید تمام این قهرمانان گرامی و جنگاوران بزرگ ایمان، در برابر دروازه‌ی مرگ، از دنیا رفتند. همه‌ی آنها درست در برابر دروازه‌ی مرگ، تسلیم شدند.

۱۰۸. حال سخن از ذرّیت ملوکانه‌ی ابراهیم به میان می‌آید. تمام آنها از ذرّیت تنی یعنی از اسحاق بودند. ولی سرانجام ذرّیت ملوکانه‌ی ابراهیم وارد میدان شد که همان مسیح است، سخن از ذرّیت ایمانی ابراهیم است؛ انتظار می‌رود ما در این چهارچوب بگنجیم، پس جا دارد از خود بپرسیم آیا چنین است یا خیر؟ ذرّیت تنی تنها در حکم یک نمونه بود. دیگران، همه، از راه تولد طبیعی، زاده شده‌اند اما مسیح از باکره تولد یافت. ملاحظه می‌کنید، سخن از ظهور یک ذرّیت ابراهیم یا به تعبیری یک یهودی نبود. او از طریق ذرّیت ایمان به وعده، آمد. فرض بر این است که از طریق این مرد [یعنی مسیح] نسبت فرزندى با او [خدا] داشته باشیم.

۱۰۹. نگاه کنید او [مسیح] چه کرد. او یعنی همان ذرّیت ملوکانه در زمان سکونت زمینی خود، هر دروازه‌ای که در تسلط دشمن بود را گشود و آنها را متصرف شد. او بر حسب وعده‌ی کلام خویش، دروازه گشایی کرد. او برای ما دروازه‌های بیماری را تصرف کرد. در واقع مقصود ظهورش، همین بود. عزیزان دردمند، به یاد داشته باشید او آن دروازه را تصرف کرد. شما نباید آن را تصرف کنید؛ او آن را تصرف کرد. مردان دیگر باید دروازه‌های خود را تصرف کنند. اما شما از انجام این کار معاف هستید زیرا دروازه از پیش گشوده شد. او دروازه‌های بیماری را گشود. او در زمان گشایش دروازه‌ی بیماری چه کرد؟ گفتن اینکه او... هر آنچه بر روی زمین بطلید، هر آنچه بر روی زمین ببندید، او آن را در آسمان می‌بندد، کلیدهای دروازه به ما داده شده است.

۱۱۰. او به سلاح کلام، دروازه‌ی وسوسه را گشود. کلید این دروازه از این قرار بود «در مقابل دشمن مقاومت کنید و او از شما خواهد گریخت.» او همه‌ی آنها را گشود؛ هر بیماری را فتح کرد.

۱۱۱. او مرگ فتح را کرد و جهنم را گشود. او مرگ و جهنم را گشود. او هر آنچه برای دیگران به علت انتسابشان به ذرّیت جسمانی، ناگشودنی بود را گشود. او همان ذرّیت روحانی است. او دروازه‌ی قبر را گشود و در روز سوم رستاخیز فرمود تا از برکت عادل شمردگی بهره‌مند گردیم.

۱۱۲. «در همه‌ی این امور از حد زیاده نصرت یافتیم.» ما تنها در راه ورد به آن هستیم به عنوان یک وارث، «از حد زیاده نصرت یافتیم» ما با یک دشمن شکست خورده مواجه هستیم. بیماری، شکست خورده است. مرگ، شکست خورده است. جهنم، شکست خورده است. همه‌ی این پدیده‌ها مغلوب شده‌اند.

خدای من! من از شادی در پوست خود نمی‌گنجم. ما در حال پیکار با یک دشمن شکست خورده هستیم.

۱۱۳. جای شگفتی نیست زمانی که مشغول آماده کردن جایگاه اعدام پولس بودند تا در آنجا سر از تن وی جدا کنند، او چنین گفت: «ای مرگ نیش تو کجاست؟ نشانم بده که چگونه می‌خواهی بخزی و فریاد برآوری. ای گور ظفر تو کجاست، تو گمان می‌کنی که مرا آنجا نگه خواهی داشت؟ به تو نشان می‌دهم که یک قبر خالی وجود دارد؛ من در او [مسیح] هستم، او مرا در روز واپسین خواهد برخیزانید.» سخن از یک دشمن شکست خورده است!

۱۱۴. ذریت ملوکانه‌ی ابراهیم! حال، ذریت تنی نمی‌توانست به این جایگاه نائل شود. اما ذریت ملوکانه قدرت چیره شوندگی دارد، او پیش‌تر پیروزی را درو کرد. او پیشاپیش ما حرکت کرده، هر نوع دروازه را برای ما گشود. هم اکنون پس از دو هزار سال او [حی و حاضر] است، آن فاتح قدیر هم اکنون در جمع ما ایستاده است. نه تنها بیماری‌ها مغلوب او شدند... او بر بیماری‌ها پیروز شد. بر وسوسه‌ها پیروز شد. او بر هر دشمنی پیروز شد. او بر مرگ پیروز شد. او بر جهنم پیروز شد. او قبر را گشود و رستاخیز فرمود. و اینک پس از دو هزار سال همان فاتح بزرگ در این بعد از ظهر در میان ما حضور دارد و خویشتن را بازمی‌شناساند! آمین. او یعنی همان ذریت ملوکانه‌ی ابراهیم هنوز اینجاست. او زنده است و وعده‌های خویش را تأیید می‌کند! خدای من! و دشمن...

۱۱۵. «او دروازه‌های دشمن را تصرف خواهد کرد.» مخاطب این کلام، اهل این ذریت است. او برای چه کسی هم اکنون ایستاده و حضور خود را اثبات می‌کند؟ برای ذریت‌های تقدیر شده این کار را می‌کند، باشد که ببینند. او بر آن پیروز شد. سخن از کسانی است که پس از تحمل تجربه بر اساس وعده‌ی کلام خدا، با روح‌القدس در بدن عیسی مسیح مَهر می‌شوند. چه چیز بر آنها ثابت و تأیید می‌شود؟ آنچه را که در عبرانیان ۸:۱۳ آمده است. روح‌القدس آنها را مَهر می‌کند، روح‌القدس بود... ابراهیم از دور آن را دید؛ او از راه ایمان، نسبت به آن اطمینان حاصل کرد. اینک با مراجعه به وعده‌ی کلام، پذیرای آن می‌شویم. اینک آن فاتح قدیر قیام کرده، صحت یوحنا ۱۴:۱۲ را در روزهای آخر تأیید کرده است.

۱۱۶. این امر به برکت هیچ نظامی میسر نشد بلکه به برکت وجود یک شخص یعنی مسیح که همان فاتح است، محقق گردید. از برکات کلیسای من یا کلیسای

بابتیستی من، یا پرزبیتری شما یا کلیسای متدیست یا پنطیکاستی‌ها یا یکی از این چیزها نیست بلکه از برکات عیسی مسیح است. او امروز زنده است. او قیام کرد تا از برکت عادل شمردگی برخوردار شویم.

۱۱۷. و چون او زنده است، ما نیز طبق کلام او زندگی خواهیم کرد. «انسان به نان زیست نمی‌کند بلکه به هر کلمه‌ی خدا.» نه به یک بخش از کلام بلکه «هر کلامی که از دهان خدا صادر شد» «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد، زنده گردد. و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مُرد. آیا این را باور می‌کنی؟» آری، دروازه‌ی دشمن را فتح کنید!

۱۱۸ چگونه باسورث می‌تواند غالب آید در حالی که خدا... گفتنی است که در واقع باسورث در آن فاتح بود. او در همان جایگاه گفت: «اکنون شادترین ساعت زندگی من است.» او آن فاتح قدیر را می‌شناخت. او با توکل، در خدا قرار گرفت. خدای من! حال می‌توانیم چنین سر دهیم:

زمان حیاتش، مرا دوست داشت، زمان مرگش، مرا رستگار ساخت؛

زمان دفنش، گناهان مرا برداشت؛

زمان قیامش، رایگان عادل‌م شمرد برای همیشه؛

روزی می‌آید، آن روز پر جلال!

۱۱۹. قابل توجه کسانی که به نظر می‌رسد، شکست خورده‌اند. گمان می‌کنم ایدی پرونت بود، او نمی‌توانست سرودهای مسیحی‌اش را بفروشد. هیچ کس آن سرودها را نمی‌خواست. آنها با آن کاری نداشتند. گویی او با وجود ایمان، طعم شکست را چشیده بود! روزی روح‌القدس بر او قرار گرفت. دروازه‌ی دشمن ادبیات او را نمی‌پذیرفت! روح بر او قرار گرفت، او یک قلم برداشت و به یاری خدا، سرود گشایش را سرآید.

همه به قدرت نام عیسی احترام می‌گذارند!

بگذار تمام فرشتگان به خاک افتند؛

دیهیم ملوکانه را پیش بیاور،

و بر سر خداوند همه، تاج بگذاریم.

۱۲۰. روزی فانی کروزی نابینا گفت: «این برای شما چه معنایی دارد؟» برخی... این بانو برخلاف افرادی چون الویس پرزلی پنطیکاستی یا اعضای مجموعه‌ی موسوم به «چرچ آو کرایست بون» یا رد فولی نخستزادگی‌اش را به

دنیا نفروخت. آنها استعدادهای خود را به دنیا فروختند؛ آنها در ازای حق نخستزادگی خویش، ناوگانی از کادیلاک و میلیون‌ها دلار پول و طلا به دست آوردند. اما فانی کروزی نسبت به جایگاهش امین ماند. او فریاد برآورد:

ای نجات دهنده‌ی حقیقی، از من گذر مکن،
گریهی فروتنانه‌ی مرا بشنو؛

تا زمانی که دیگران را می‌خوانی،
از من گذر مکن.

تو، نهر آرامی و تسلی من،
ارزشت بیش از حیات برای من،
بر روی زمین چه کسی را دارم؟
یا در آسمان، به جز تو؟

۱۲۱. آنها گفتند: «اگر در حالت نابینایی به آسمان بروی چه خواهد شد؟»

او پاسخ داد: «در هر صورت او را می‌شناسم.»

گفتند: «چگونه او را می‌شناسی؟»

پاسخ داد: «او را خواهم شناخت.»

گفتند: «خانم کروزی تو می‌توانستی یک میلیون دلار درآمد کسب کنی.»

او پاسخ داد: «من میلیون‌ها دلار نمی‌خواهم.»

۱۲۲. [پرسیدند]: «چطور او را خواهی شناخت؟» پاسخ داد:

او را خواهم شناخت، او را خواهم شناخت،

و فدیه داد و من کنارش خواهم ایستاد؛

او را خواهم شناخت، او را خواهم شناخت.

۱۲۳. «اگر نتوانم او را ببینم، جای میخ‌ها را بر روی دستانش احساس خواهم کرد.» او دروازه‌ی دشمن را تصرف کرد. بله.

۱۲۴. اگر در مسیح باشی! او گفت: «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند؛ هر کلیدی را که می‌خواهید، بطلبید و هر دروازه‌ای که می‌خواهید فتح کنید را بطلبید، و هر آنچه که بخواهید را بطلبید و به شما داده خواهد شد. اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، شما قادر خواهید بود هر دروازه‌ی دشمن که مقابل شما قرار می‌گیرد را فتح کنید.» شما ذرّیت ملوکانه‌ی ابراهیم هستید.

۱۲۵. چه دروازه‌ای مقابل شما قرار دارد؟ اگر بیماری باشد، شما در همه‌ی این امور از حد زیاده نصرت یافتید. پس می‌توانیم این سرود دلنشین قدیمی را سر دهیم:

هر وعده‌ی کلام از آن من است،

هر باب، هر آیه... و همچنان امور سماوی،

من به محبت الهی او یقین دارم،

زیرا هر وعده‌ی کلام از آن من است.

۱۲۶. ما در همه‌ی این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، و ذریت ابراهیم دروازه‌ی دشمن را تصرف خواهد کرد! هر چند مردم ادعا کنند که این امور واقع نخواهد شد، هر چند این را به شریر یا بعزبول یا چیزی از این دست نسبت دهند، به یقین که خدا دروازه‌ی دشمن را می‌گشاید و تصرف می‌کند.

دعا کنیم.

۱۲۷. خداوندا، باشد که ذریت ابراهیم... می‌دانم که آنها آن را خواهند دید، خداوندا. چطور آن کلام می‌تواند نازل شود بی‌آنکه با آن زمین حقیقی برخورد نکند؟ دعا می‌کنم که اکنون آن را درک کنند. باشد که هر عزیزی که وارد صف دعا می‌شود، شفا یابد.

۱۲۸. خداوندا، اگر در این جمع هنوز افرادی حضور دارند که تا کنون اعتراف خود را بلند نکرده‌اند و در حضور همگان به مسیح اقرار ننموده‌اند یا به تعبیری برای او ایستادگی نکرده‌اند، تمنّا اینکه آماده باشند تا کل اعتقادنامه‌ها و همین‌طور تمام آن چیزهای تشریفاتی و سرد و بی‌جان که آنها را از تو دور می‌سازد را کنار بگذارند. باشد که اکنون بایستند و بگویند: «او را به عنوان نجات دهنده‌ی خود می‌پذیریم.» آنگاه تو نیز در آن روز برای آنها خواهی ایستاد و آنها را اقرار خواهی کرد.

۱۲۹. در حالی که سرهای خود را خم کرده‌ایم، اگر اینجا عزیزانی حضور دارند که می‌خواهند سرپا بایستند و بگویند: «اکنون می‌خواهم بلند شوم تا او را اقرار کنم، تا او نیز در آن روز در درگاه الهی خویش، برای من بایستد و مرا اقرار کند.» از شما می‌خواهم و این فرصت را به شما می‌دهم که نام شما در دفتر حیات ثبت شود، اگر اقرار کنید. از شما نمی‌خواهم که به یک کلیسا بپیوندید. اگر در این جمع حضور دارید و هنوز او را نمی‌شناسید، خواست من از شما این است که نزد مسیح بیایید.

۱۳۰. خدا به شما برکت دهد، پسر. آیا عزیز دیگری هست که بگوید: «من- من می‌خواهم بلند شوم تا اعتراف خود را بیان کنم.» خانم، خدا به شما برکت دهد. خواهرم، خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم...» خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. «در این بعد از ظهر، من موضع خود را مشخص می‌کنم.» این عزیزان، این آقایان و خانمها [به نشانه‌ی اقرار ایمان به مسیح] ایستاده‌اند. «در این بعد از ظهر، من موضع خود را مشخص می‌کنم.»

۱۳۱. و آن روز هنگامی که دکتر می‌گوید: «بسیار خوب، او بر اثر یک پارگی دچار خونریزی شده است، هم اکنون مرگ در انتظار این آقا یا این خانم است.» یا در چنین صبحگاهی، به یاد داشته باشید که در جمع، او را اقرار کرده‌اید. هم اکنون به نشانه‌ی اقرار ایمان مسیحی خود بلند شده‌اید.

۱۳۲. «اگر نزد مردم از من شرمسار باشید من نیز نزد پدر خود و فرشتگان مقدس از شما شرمسار خواهم بود. اما اگر نزد مردم به من اقرار نمایید، من نیز نزد پدر خود و فرشتگان مقدس اقرار خواهم کرد.»

۱۳۳. خواهرم، خدا به شما برکت دهد. آیا در بالکن کسی هست؟ درست همین اکنون، اندکی صبر می‌کنیم. بیشتر آنها در طبقه‌ی اصلی هستند؟ بسیار خوب. ای دوست، من برحسب اقرارت از تو انتظار دارم.

۱۳۴. اگر کلام در زمین بارور بیفتد، همانند آن زن کنار چاه، او- او درک کرد. او پیش از بنیاد عالم در ملکوت مقدر شده بود... هنگامی که آن نور به آن برخورد، او آن را تشخیص داد.

۱۳۵. برادرم، خدا به شما برکت دهد. او روحیه‌ی پهلوانی دارد... برادرم، خدا به شما برکت دهد. شما قادر خواهید بود کارهای عظیمی در زندگی خود انجام دهید؛ شما در حال انجام عظیم‌ترین کاری هستید که تا کنون انجام داده‌اید، برای مسیح پایداری کنید.

۱۳۶. ای پدر آسمانی ما، در این بعد از ظهر بذر در زمین‌هایی افتاده است. می‌بینیم که زندگی از این زمین‌ها سر بر می‌آورد. مردان و زنان بر پاهای خود ایستاده‌اند و چشم نافذ خدایی که در همه جا حضور دارد و بر همه چیز واقف و قادر مطلق است، آنها را می‌بیند. پدر، آنها از آن تو هستند. اکنون، آنها را به عنوان نشان ظفر، به تو تقدیم می‌کنم.

۱۳۷. باشد اکنون با این تجربه‌ی ایستادنشان، بدانند که چه کاری انجام داده‌اند، بدانند که معنی آن چیست، آنها ایستاده‌اند تا با ایستادنشان معنی حقیر شدن خداوند را دریابند. باشد که آنها امین باقی بمانند تا آن روزی که در حضور تو

می‌ایستند، آنگاه آن صدای دوست داشتنی می‌گوید: «بله، روزی در باتون روگه یا در مکان کوچکی که دنهام اسپرینگ نام دارد، برای من ایستاد، پدر اکنون برای آنها می‌ایستم.» خداوندا این را عطا کن. آنها از آن تو هستند، در نام عیسی. آمین.

برای ایستادن، خدا به شما برکت دهد. خدا همواره...

۱۳۸. اکنون این یک کار را برای من انجام دهید. کمی ببینید، اگر شما جایی در اطراف این شبابان هستید، با آنها صحبت کنید. اگر هنوز تعمید مسیحی نگرفته‌اید، این کار را انجام دهید. حال در بین ایمانداران قرار گیرید، ایمانداران حقیقی، نه ایماندارانماها؛ ایمانداران حقیقی.

در حالی که در دعا هستیم، اجازه دهید برای این دستمال‌ها دعا کنیم.

۱۳۹. پدر آسمانی، اکنون این دستمال‌ها به جاهایی ارسال می‌شوند که من نمی‌دانم. شاید یک پدر پیر نابینا در مردابی نشسته باشد و منتظر آمدن این دستمال باشد؛ کودک خردسالی بر روی تخت بیمارستان خوابیده باشد؛ یک مادر مشتاقانه منتظر رسیدن دستمال باشد. پدر آسمانی، دعا می‌کنم که همراه آنها بروی. و به خاطر نشانه‌ای از حضورت در امروز، و ایمان ما به تو، همان طور که کلامت را موعظه کردیم، باشد آن ایمانی که در ابراهیم بود و آن ایمانی که مولود شده و به ما داده است از طریق عیسی مسیح، این دستمال‌ها را همراهی کند و بر هر کسی که گذاشته می‌شود، او را شفا دهد. ما آنها را می‌فرستیم، در نام عیسی، آمین.

۱۴۰. حال برای یک لحظه، پیش از آنکه صف دعا را فراخوانیم. خدای قادر مطلق و توانا، آن اعظم، آن شایسته... دوستان، قصد دارم دعای برای بیماران را شروع کنم و من... احتمالاً، هنگامی که پایین می‌آیم، شاید دیگر نتوانم چیزی به شما بگویم، برخی از شما ممکن است قبل از آن زمان بروید. هر آنچه که هستید حتی اگر دقیقی قبل نایستادید و اطمینان ندارید که...

۱۴۱. اگر عضوی از یک کلیسا هستید، امر نیکویی است ولی کافی نیست. ببینید، آن حاکم جوان ثروتمند، عضو یک کلیسا بود. می‌بینید؟ او از عیسی پرسید که برای داشتن حیات ابدی باید چه کاری انجام دهد. ولی قلب این مرد جوان، هیچ پذیرا نبود. او راه خود را در پیش گرفت. آن مرد جوان، کار جاهلانه‌ای انجام داد. مبدا موضع آن مرد جوان را اتخاذ کنید. به یاد دارید او چگونه فرجام یافت، واپسین جای پای او را کجا می‌یابیم؟ اندکی بعد او موفقیتی به دست آورد. او ثروتمندتر شد. انبار غلات او دیگر گنجایش نداشتند ولی

سرانجام از جهنم سر در می‌آورد و آخرین جای پای این مرد را در عذاب آتش جهنم می‌یابیم. نگذارید چنین شود، مبدا چنین بدفرجام شوید. مسیح را بپذیرید.

۱۴۲. ای جوانان، شما دختران جوان، پسران جوان؛ خواهش من از شما این است در این لحظه‌ی سرنوشت ساز زندگی‌تان، مسیح را بپذیرید. به من توجه کنید، من در جایگاه برادرتان، که دوستار شمامست، این را می‌گویم. اینجا هستم زیرا شما را دوست دارم. خدا را دوست دارم، و شما را دوست دارم، و اگر شما را دوست نداشته باشم، نمی‌توانم خدا را دوست داشته باشم.

۱۴۳. اگر یادداشتی دارید و می‌خواهید بدهید، ترجیح می‌دهم آن را به پسرم بدهید یا به یکی از فرزندانم. به من اجازه دهید فقط... من، بدون آن خواهم رفت. هر پدر و مادری این کار را انجام می‌دهد؛ بنابراین خدا نیز چنین می‌کند. ملاحظه می‌کنید؟ جماعت او را محبت کنید. یکدیگر را محبت کنید.

۱۴۴. شما می‌گویید: «برای چه آنها را سرزنش می‌کنید؟» محبت راستین اصلاح می‌کند.

۱۴۵. اگر فرزند شما در خیابان نشسته باشد و شما بگویید: «بسیار خوب، جونیور آنجا نشسته است. او نباید آن کار را انجام دهد اما نمی‌خواهم احساسات لطیف او جریحه‌دار شود.» شما او را دوست ندارید. او آنجا کشته خواهد شد. اگر او را دوست دارید، او را داخل آورده، تنبیه می‌کردید.

۱۴۶. خدا به این صورت عمل می‌کند. محبت اصلاح می‌کند و این محبت واقعی است.

۱۴۷. هنگامی که یک واعظ می‌ایستد و به شما خانم‌ها اجازه می‌دهد که موهای خود را کوتاه کنید و خود را آرایش کنید و مواردی از این دست، او شما را اصلاح نمی‌کند، پیداست که او بی‌بهره از محبت است، پس آن فریاد محبت‌آمیز شنیده نخواهد شد. چنین کسی اجازه خواهد داد شما آقایان سه یا چهار بار ازدواج کنید یا کارهای از این دست انجام دهید. او اجازه خواهد داد چنین به بیراهه بروید، پیداست اینجا محبت حقیقی وجود ندارد. اجازه می‌دهد با چنین وضعی به یک کلیسا بپیوندد و حتی به نشانه‌ی تشویق، به پشت شما هم می‌زند باشد که به اعتقادنامه‌ی بی‌جان و مهلک او گوش جان بسپارید. «همین بس است که به کلیسای مقدس بپیوندد.» آنجا محبتی وجود ندارد. البته شاید خود او هم چنین گمراه شده باشد، که قادر به تشخیص این مسائل نیست.

۱۴۸. محبت حقیقی اصلاح می‌کند و شما را به کلام خدا برمی‌گرداند.

۱۴۹. به عیسی و به شیوه‌ای که برای بیان مسائل به کار برد، دقت کنید. او از روی محبت خود نسبت مردم، چنین شیوه‌ی بیانی را به کار برد. زمانی که مردم خواستار آن بودند که خونس ریخته شود، او حاضر شد به جای آنها بمیرد.

۱۵۰. حال باشد که روح‌القدس عظیم... می‌خواهم برای یک دقیقه صبر کنم. صبر می‌کنم تا مسح روح‌القدس بر من قرار گیرد قبل از اینکه شروع کنم. من موعظه کرده‌ام. از همکاری شما سپاسگزارم.

۱۵۱. حال، هر کس در اینجا، هر جا که هستید، هر جای ساختمان، برای یک دقیقه دعا کنید و بگویید: «خداوند عیسی، کمک کن! بگذار رادیت را لمس کنم.» می‌دانید هنگامی که آن زن ردای او را لمس کرد عیسی آن را به صورت فیزیکی حس نکرد اما به اطراف رو کرد و می‌دانست که آن زن که بود و چه کاری انجام داد. در این بعد از ظهر، او همان عیسی است؛ به تعبیری احساس ضعف و ناتوانی ما می‌تواند کاهن اعظم را لمس کند.

۱۵۲. آیا ایمان دارید که خدا وعده داده است یک بار دیگر در روزگار سدوم به سر می‌بریم؟ (باشد که او این مطلب را بازگو کند) چند تن در این ساختمان به این امر ایمان دارند، دست خود را بالا ببرید.

۱۵۳. شیوه‌ی زندگی ما تداعی کننده‌ی تمدن سدوم است. سراسر سیستم و نظام دست‌خوش تباهی است، نظام جهانی، سراسر آلوده شده است، از نظام کلیسایی گرفته تا نظام سیاسی. هیچ چیز از این وضعیت مجزا نیست. فساد حوزه‌ی سیاست را فرا گرفته است. نظام‌ها، هر جا، دیکتاتورهای ما، تماماً فاسد هستند. کلیسا نیز به همین شکل دست‌خوش فساد شده است. کانون خانواده نیز آلوده شده است. سخن از فسادی فراگیر است یا به تعبیری سدومی‌گری!

۱۵۴. پس به یاد داشته باشید که این امور را برای شما بازگو کرده است. در چنین شرایطی شایسته است به یاد داشته باشید او گفت که خویشتن را در هیئت بشری نمایان می‌سازد و همان کاری که در سدوم انجام داد را به عمل می‌آورد، قبل از آنکه پسر وعده وارد صحنه شود. او وعده داد همانگونه‌ای که در زمان نخستین، کسی را برای معرفی خود فرستاده است به همین ترتیب یکی را به عنوان پیشتاز پسر وعده بفرستد؛ او چنین گفت: «هنگامی که پسر انسان ظاهر شده است.»

۱۵۵. من شما را نمی‌شناسم. بسیار خوب، خانم تامسون، شما از یک بیماری زنانه و عوارض آن رنج می‌برید، آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد

داد؟ آیا می‌توانید به آن ایمان داشته باشید؟ آیا ایمان خواهید داشت؟ خانم، خانم تامسون، ایمان دارید که خدا شما را شفا می‌دهد؟ پس دستان خود را بالا برید.

۱۵۶. خانمی درست پشت سر شما نشسته‌اند. ایشان در حال دعا کردن هستند. آرتروز دارند.

۱۵۷. کسی درست کنار ایشان نشسته است که مشکل معده دارد، ایشان نیز در حال دعا کردن هستند. بیماری شما را ترک می‌کند، شما نمی‌بینید. شما اهل اینجا نیستید. شما اهل میسیسیپی هستید. شما آقا و خانم استرینگر هستید. اگر با تمام قلب خود ایمان داشته باشید، عیسی مسیح شما را شفا خواهد داد. اگر به آن ایمان داشته باشید. آیا ایمان دارید؟ پس آن را دریافت می‌کنید؟ بسیار خوب، دستان خود را بلند کنید، بنابراین جماعت خواهند دید که شما هستید.

۱۵۸. من این اشخاص را نمی‌شناسم. من هرگز در زندگی خود آنها را ندیده‌ام. ای دوست، شما باید ایمان داشته باشید. او خویشتن را می‌شناساند. آیا با همهی وجود خود به آن ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف]

۱۵۹. آقا، شما چرا دست خود را تکان دادید و به این شکل به من نگاه می‌کنید؟ بله، آقا. زیرا شما چنین کرده‌اید، قصد دارم دقایقی با شما صحبت کنم. شما آقای محترم سالخورده‌ای هستید که اینجا نشسته‌اید و به من نگاه می‌کنید. ایشان با خلوص نیت به من نگاه می‌کنند. ایشان به آن ایمان داشتند. شما برای فردی دعا می‌کنید که دچار حمله شده است. اما- اما مسئله‌ی اصلی که در دعای شما مطرح است و مورد نیاز شماست، تعمید روح‌القدس است؛ شما در پی آن هستید. درست است. درست است. اگر به آن ایمان داشته باشید! خانم شما دنبال کار می‌گردید. در کنار آن، ممکن است بدانید که من نبی خدا هستم، یا خادم، شما دو عمل جراحی داشته‌اید. تمام آن شرایط و مشکلات روحانی، شما را ضعیف کرده است. می‌خواهم به شما بگویم که تمام آن برطرف شده است. ایمان شما، شما را شفا داده است.

۱۶۰. [فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف]... آنجا درست در کنار شما خانمی نشسته‌اند. ایشان در حال دعا هستند. اینجا را نگاه کنید. او شما را شنید، و شما او را لمس کرده‌اید. من شما را نمی‌شناسم ولی او می‌شناسد. به شما خواهم گفت که برای چه موضوعی دعا کردید. آیا با همهی وجود خود ایمان دارید؟ شما مشکل کیسه صفرا دارید، شما در حال دعا در این مورد بودید. آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد و شما خوب خواهید شد؟ شما خانم اسمیت هستید. درست است. دست خود را بلند کنید.

۱۶۱. ملاحظه کنید، او خویشتن را می‌شناساند. این چیست؟ این ذریت ابراهیم است، ایمانی که ابراهیم داشت، خداوند عیسی مسیح در میان ما، با نشانه‌های متعاقب، کلامش را تأیید می‌کند.

۱۶۲. چه کسانی؛ چند کارت هستند که باید برایشان دعا شود، دستان خود را بلند کنید، کارت‌های خود را دارید؟ برای ما بهتر است صف دعا را شروع کنیم.

۱۶۳. شما می‌بینید و درک می‌کنید، مگر چنین نیست؟ حال آن روح نه تنها... آن شفا نمی‌دهد. آن تنها حضور الهی او را در اینجا نمایان و مشخص می‌سازد. شما کشیشان همان قدرت را دارید که برای بیماران دعا کنید. این [شفا] کار آنها نیست؛ نه قطعاً کار آنها نیست؛ [بلکه] آنها- آنها از همان قدرت برخوردارند. «این آیات با ایمانداران خواهد بود.»

۱۶۴. حال، می‌خواهم که دوستان کشیش من اینجا حاضر شوند. [برادر برانهام از کسی می‌پرسد: «آیا می‌شود از میان حضار، خادمین را فراخوانیم؟»- گروه تألیف]

۱۶۵. چند تن از شما کشیشان و خادمینی که اینجا حضور دارید با تمام قلب خود ایمان دارید؟ سپاسگزارم. اگر بلند شوید، شگفت‌زده خواهم شد؟ اینجا تشریف بیاورید، فقط یک دقیقه همراه من این پایین بایستید و برای بیماران دعا کنید. اینجا این پایین بیاوید. حال، شما می‌بینید که شفا جاری خواهد شد، بنگرید که چه رخ می‌دهد.

۱۶۶. از شما می‌خواهم تشریف بیاورید، از یک- یک صف دو ردیفه درست اینجا. یک لحظه بعد، آن پایین می‌آیم تا برای بیماران دعا کنم. کشیشان ایمانداری را می‌خواهم، کسانی که می‌خواهند خودشان را به عنوان یک ایماندار بشناسانند. شما ایمان دارید، اینجا آمده‌اید و در تقدس و پاکی زندگی می‌کنید. به یاد داشته باشید، ببینید که چه رخ می‌دهد، انجیل مسیح نمایانده می‌شود!

۱۶۷. برادر بیلر، شما را آنجا می‌شناسم، شما یا برادر پَت را. لطف می‌کنید صف را به شکل دو ردیفه به صورتی که معمولاً درست می‌کنید، شکل دهید، اگر لطف کنید شما و برادر پَت.

۱۶۸. کشیشان ایماندار که اینک برای حصول یقین، گام برمی‌دارند! حال، نگاه کنید تا معلوم شود خدا می‌تواند از راه کلامش و با حضور کلامش، خود را بشناساند، چند تن در اینجا می‌دانند که کتاب مقدس یا به بیانی خود عیسی این را گفت: «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود. اگر بر مریضان دست بگذارند،

شفا خواهند یافت؟» کشیشان، شما به اینجا آمده‌اید تا در جایگاه ایماندار، احراز هویت کنید. آیا چنین نیست؟ شما ایماندار هستید (مگر نیستید؟) اگر نبودید اینجا نمی‌ایستادید. حال، عیسی چه گفت؟ «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.» من هم چون شما، یک ایماندار هستم.

۱۶۹. پایین می‌آیم. اینها جماعت ما هستند و ما شبانان این گله‌ها هستیم. حال پایین می‌آیم تا دست در دست هم، با شما شراکت داشته باشم. و زمانی که این عزیزان می‌آیند، اگر در ذهن خود کوچکترین تردیدی دارید، هم اکنون آن را از خود دور کنید. بنابراین هنگامی که این عزیزان تشریف می‌آورند، آنها یک به یک جلو می‌آیند و ما بر آنها دست می‌گذاریم، آنها شفا خواهند یافت. آیا هم اکنون با تمام قلب خود ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین"- گروه تألیف]

۱۷۰. چند تن از عزیزان در اینجا برای کسانی که از صف دعا عبور می‌کنند، در دعا خواهند بود، دست خود را بلند کنید، [بگویید] «من در دعا خواهم بود.» ۱۷۱. به یاد داشته باشید که ممکن بود یکی از این عزیزان پدر، مادر، دختر یا پسر، خواهر یا برادرتان باشد. و اگر از اعضای خانواده‌ی شما نباشد، اعضای خانواده‌ی عزیز دیگری است که از این صف دعا گذر می‌کند. اگر عزیزان شما بودند و به خاطر سرطان در آستانه‌ی مرگ بودند یا به یک بیماری هولناک مبتلا بودند، مگر با جدیت و خلوص تمام مشغول [دعا نمی‌شدید]؟ قطعاً ما چنین می‌کردیم.

۱۷۲. حال ایمان دارم چطور شما... اینک عزیزان با کارت دعای خود اینجا در *این صف*، این راهرو، مقابل *آن* سمت بایستند. آن سمت بایستید، مقابل آن سمت، همه که در سمت راست هستند. حال به همین شکل افرادی که در سمت چپ هستند. زمانی که شلوغ می‌شود از قرار معلوم دیگر تشخیص کار درست و انجام آن هم دشوار می‌شود. بسیار خوب، همه عزیزانی که در *این* سمت هستند لطفاً *اینجا* بایستید. حال عزیزانی که در سمت راست هستند به همین شکل جلو بیایند زیرا شما دارید پایین می‌روید و بعد برمی‌گردید.

۱۷۳. برادر بردرز چطور می‌خواهید حرکت کنید، آنها چطور می‌خواهند خارج شوند؟ درست به طرف در، دوباره به اطراف و داخل ساختمان می‌آیند.

۱۷۴. بنابراین هنگامی که تا دقایقی دیگر *این* سمت فراخوانده شد، آنها بلند خواهند شد. و اجازه دهید حال ببینیم که چه... بسیار خوب، عزیزانی که در *این* قسمت هستند، به این سمت برگردند. کارت‌های دعای خود را نگه دارید، به این سمت تشریف بیاورید. و شما که در بالکن هستید، پایین بیایید تا در انتهای صف

آنجا، آنها را ببینید. حال عزیزانی که در این قسمت چپ هستند به همین شکل به آن قسمت بروید؛ به عقب برگردید، به آن سمت برگردید. ملاحظه می‌کنید؟ و شما دنبال آن صف راست بروید، بدین شکل هیچ تداخلی نخواهیم داشت.

۱۷۵. و سپس شما که در بالکن هستید، فقط درست در جای آنها در راهرو قرار بگیرید و در حینی که آنها عبور می‌کنند، جای آنها را بگیرید.

۱۷۶. حال، اینک همین طور عقب بروید هر کس به عقب برود تا این صف که اینجا است را ببیند. تنها به سمت راست بیایید تا به اینجا، تنها به سمت راست خود بروید و به این صف بیایید درست اینجا.

۱۷۷. حال چه چیزی می‌تواند رخ دهد! چه چیزی می‌تواند رخ دهد! می‌تواند زمان آن چیزی باشد که باید رخ دهد. بسیار خوب.

۱۷۸. حال، خوب است، درست به سمت عقب بروید اطراف آن راه، و درست در آن صف قرار بگیرید. به سمت راست بروید به سمت این راهرو. حال به همین شکل است.

۱۷۹. و حال هنگامی که هر کسی بر روی پاهای خود بلند می‌شود، ما دعای خود را تقدیم می‌کنیم. و این جماعت همراه من دعا خواهند کرد، تا شما شفا بیابید. اینک تنها ایمان داشته باشید. ...

۱۸۰. از اطراف به سمت راست بیایید و به عقب برگردید، از اطراف به سمت راست بیایید و درست به این صف پشت اینجا بیایید. از اطراف به سمت راست بیایید و یک صف بزرگ تشکیل دهید. از اطراف آن راه به سمت راست بیایید و یک صف تشکیل دهید. همین است.

۱۸۱. هر کس در دعا باشد. اکنون، به راستی در ایمان باشید. اکنون به جمعیت توجه نکنید. به یاد داشته باشید ما- ما از حضور عیسی مسیح پوشیده شده‌ایم، به خود ما بستگی دارد که به آنچه که او در میان ما انجام داده است، صادق باشیم از طریق ایمان داشتن به کلامش.

۱۸۲. خوب است. حال خوب است. گمان می‌کنم که صف بسیار عالی است.

۱۸۳. اینک در حالی که همه سر پا ایستاده‌ایم، از همه‌ی عزیزانی که در داخل ساختمان هستند، می‌خواهم سرهای خود را خم کنند.

۱۸۴. خداوند عیسی، نزدیک است چیزی رخ دهد. هم اکنون آن تصمیم گرفته شده است. آیا ایمان داریم که اینجا هستی؟ آیا تو را دوست داریم؟ خداوند، آیا ایمان کافی برای آنچه که می‌طلبیم را داریم؟ این عزیزان با ایستادن در صف،

موضع خود را مشخص می‌کنند. خداوند، باشد که بیهوده نباشد. خداوند، باشد این چنین باشد که آنها از اینجا عبور کنند. باشد که عبورشان از اینجا، در حکم عبور از زیر سایه‌ی مسیح باشد چون می‌دانیم که او هم اکنون در این جمع حضور دارد. و همچنین دعا می‌کنیم که آنها شفای خود را بیابند. اطمینان دارم که حتی اگر هفته‌ها و هفته‌ها سپری شود، خانم‌هایی که مشکل زنانه دارند، کسانی که مشکل معده دارند، آقایانی که پروستات دارند، همه‌ی درمندان شفا خواهند یافت. آنها نزد کشیش رفته، خواهند گفت: «می‌دانید، این چیز مرا رها کرد.» زیرا آنها در حضور الهی تو هستند. باشد که اکنون بیابند و- و آنچه که تو به خاطرش مُردی را دریافت کنند. آنها ذرّیت ابراهیم هستند و تو برای آنها گشایش کردی. باشد که آنها آمده از بخشش تو برای خود، برخوردار شوند.

۱۸۵. و ای شیطان، کارهای تو در این هفته برملا خواهد شد تا دریایی که شکست خورده‌ای بیش نیستی. عیسی مسیح تو را در جلجتا شکست داد. او در روز سوم برای عادل شمردگی ما برخاست و اکنون در میان ما می‌ایستد. و ایمان ما به او می‌نگرد و با این کار از تو و هر کنش تو دوری می‌کنیم. این افراد را رها کن، در نام عیسی مسیح.

۱۸۶. [برادر برانهام و خادمان بر روی بیماران دست می‌گذارند و برای هر یک از آنها که در صف دعا هستند، دعا می‌کنند. فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف] ...؟...

۱۸۷. ما آنچه که استاد به ما امر کرده بود را انجام دادیم. چند تن از شما که از این صف عبور کرده‌اید، ایمان دارید که شفا می‌یابید، دستان خود را بلند کنید. من هم با شما دست خود را بلند می‌کنم.

۱۸۸. ما آنجا چه کردیم، دست کم آنجا در گروه خادمان، چه کار کردیم؟ از قرار معلوم بسیاری از آنها، خود بیمار بودند ولی با این وجود کوشش آنها این بود که جماعتشان وارد صف شوند، این دغدغه‌ی آنها بود. به آنها می‌گویند شبانان راستین. و روح‌القدس به من گفت: «زیرا آنها دست‌های خود را به هم پیوند دادند.» قلب‌هایمان را به یکدیگر گره زده‌ایم و خویشتن و دعا‌های خود را به هم پیوند داده‌ایم.

۱۸۹. عیسی، آنها را نیز شفا ده. و آنها را در کار شبانی تقویت کن، باشد که در کلام خداوند قوی‌تر باشند.

۱۹۰. برادران، باشد که خدا هر چه دلتان آرزو می‌کند را به شما عطا کند. باشد که شما او را خدمت کنید، تمام ایام و در زندگی خود قدرت خدا را داشته

باشید تا این گروه از مردم خوب را خدمت کنید. باشد که عیسی مسیح که با ماست و تمام اوقات با شماست، خوشتن را بیشتر از گذشته برای شما برجسته سازد.

۱۹۱. شما جماعت، برخی از شما پای معلول داشتید شاید اکنون تفاوتی مشاهده نکنید، شاید تفاوتی نمی‌بینید. به روشی که ابراهیم در پیش گرفت، توجه کنید. پروا نکنید، نیازی نیست نگران باشید. نگران علامت‌های بیماری نباشید. قول خداوند را مورد توجه قرار دهید. اگر بگویید: «هنوز احساس درد می‌کنم» شما را با آن کاری نیست. شما آنچه که خدا گفت را انجام داده‌اید. ملاحظه می‌کنید، به آن نگاه نکنید. به آنچه خدا گفت، بنگرید. خدا گفت و چنین شد! به آن ایمان دارم. آیا شما ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین"- گروه تألیف] من با تمام وجود خود به آن ایمان دارم.

۱۹۲. خداوند خدا به شما برکت دهد و به امید دیدار دوباره. تا شب زیاد تاریک نشده و باران تندتر نشده؛ شما در دعای من هستید. برای شما دعا خواهم کرد. شما نیز برای من دعا کنید. تا زمانی که دوباره یکدیگر را ملاقات کنیم، خدا به شما برکت دهد. حال برادری که کشیش هستند، بفرمایید.



تصرف دروازه‌ی دشمن پس از تجربه FRS64-0322
(Possessing The Gate Of The Enemy After Trial)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر یکشنبه ۲۲ مارس ۱۹۶۴ در دبیرستان دنهام اسپرینگز در دنهام اسپرینگز لوییزیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2015 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org